



بخش ۲۷ - مکر کردن مریدان کی خلوت را بشکن

۱	جمله گفتند ای حکیم رخنه جو	این فریب و این جفا با ما مگو
۲	چارپا را قدر طاقت باز نه	بر ضعیفان قدر قوت کار نه
۳	دانه هر مرغ اندازه و بیست	طعمه هر مرغ انجیری کیست
۴	طفل را گر نان دهی بر جای شیر	طفل مسکین را از آن نان مرده گیر
۵	چونک دندانها بر آرد، بعد از آن	هم بخود گردد دلش جوپای نان
۶	مرغ پر نارسته چون پزان شود	لقمه هر گربه دران شود
۷	چون بر آرد پر بیژد او بخود	بی تکلف بی صفیر نیک و بد
۸	دیو را نطق تو خامش می کند	گوش ما را گفت تو هوش می کند
۹	گوش ما هوشست چون گویا توی	خشک ما بحرست چون دریا توی
۱۰	با تو ما را خاک بهتر از فلک	ای سماک از تو منور تا سَمک
۱۱	بی تو ما را بر فلک تاریکیست	با تو ای ماه این فلک باری کیست
۱۲	صورت رفعت بود افلاک را	معنی رفعت روان پاک را
۱۳	صورت رفعت برای جسمهاست	جسمها در پیش معنی اسمهاست

بخش ۲۸ - جواب گفتن وزیر کی خلوت را نمی شکنم

۱	گفت حجت های خود کوتاه کنید	پند را در جان و در دل ره کنید
۲	گر آمینم، متهم نبود آمین	گر بگویم آسمان را من زمین
۳	گر کمالم، با کمال انکار چیست	ور نیم، این زحمت و آزار چیست
۴	من نخواهم شد ازین خلوت برون	زانک مشغولم باحوال درون

بخش ۲۹ - اعتراض مریدان در خلوت وزیر

۱	جمله گفتند ای وزیر انکار نیست	گفت ما چون گفتن اغیار نیست
۲	اشک دیده است از فراق تو دوان	آه آهست از میان جان روان
۳	طفل با دایه نه استیزد ولیک	گرید او گرچه نه بد داند نه نیک
۴	ما چو چنگیم و تو زخمه می زنی	زاری از ما نه تو زاری می کنی
۵	ما چو ناییم و نوا در ما ز نُست	ما چو کوهیم و صدا در ما ز نُست
۶	ما چو شطرنجیم اندر بُرد و مات	بُرد و مات ما ز نُست ای خوش صفات
۷	ما که باشیم ای تو ما را جانِ جان	تا که ما باشیم با تو در میان
۸	ما عدمهاییم و هستیهای ما	تو وجود مطلق فانی نُما
۹	ما همه شیران ولی شیر علم	حمله شان از باد باشد دم بدم
۱۰	حمله شان پیدا است و ناپیدا است باد	آنک ناپیدا است هرگز گم مباد

۱۱	بادِ ما و بودِ ما از دادِ تُست	هستی ما جمله از ایجادِ تُست
۱۲	لَدَّت هستی نمودی نیست را	عاشق خود کرده بودی نیست را
۱۳	لَدَّت انعامِ خود را وامگیر	نُقل و باده و جامِ خود را وامگیر
۱۴	ور بگیری کیت جُست و جو کند	نقش با نقاش چون نیرو کند
۱۵	منگر اندر ما مکن در ما نظر	اندر اِکرام و سخای خود نگر
۱۶	ما نبودیم و تقاضامان نبود	لطفِ تو ناگفتهً ما می شنود
۱۷	نقش باشد پیشِ نقاش و قلم	عاجز و بسته چو کودک در شکم
۱۸	پیش قدرت خلقِ جمله بارگه	عاجزان چون پیشِ سوزن کارگه
۱۹	گاه نقشش دیو و گه آدم کند	گاه نقشش شادی و گه غم کند
۲۰	دست نه تا دست جنباند به دفع	نطقِ نه تا دم زند در صَرّ و نفع
۲۱	تو ز قرآن بازخوان تفسیر بیت	گفت ایزد «مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ»
۲۲	گر بپزّانیم تیر آن نه ز ماست	ما کمان و تیراندازش خداست
۲۳	این نه جَبَر این معنی جَبّاریست	ذکرِ جَبّاری برای زاریست
۲۴	زاری ما شد دلیل اضطرار	خجلت ما شد دلیل اختیار
۲۵	گر نبودی اختیارُ این شرم چیست	وین دریغ و خجلت و آزرَم چیست
۲۶	رَجِرِ شاگردان و استادان چراست	خاطر از تدبیرها گردان چراست
۲۷	ور تو گویی غافلست از جَبَر او	ماهِ حق پنهان کند در ابرِ رو
۲۸	هست این را خوش جواب ار بشنوی	بگذری از کفر و در دین بگروی
۲۹	حسرت و زاری گه بیماریست	وقت بیماری همه بیداریست
۳۰	آن زمان که می شوی بیمارِ تو	می کنی از جُرم استغفار تو
۳۱	می نماید بر تو زشتی گُنه	می کنی نیت که باز آیم بره
۳۲	عهد و پیمان می کنی که بعد ازین	جز که طاعت نبودم کاری گزین
۳۳	پس یقین گشت این که بیماری ترا	می ببخشد هوش و بیداری ترا
۳۴	پس بدان این اصل را ای اصل جو	هر که را دَر دست، او بُرده ست بو
۳۵	هر که او بیدارتر پُر دَر دتر	هر که او آگاه تر رخ زردتر
۳۶	گر ز جَبَرش آگهی زاریت کو	بینش زنجیرِ جَبّاریت کو
۳۷	بسته در زنجیرِ چون شادی کند	کی اسیر حبس، آزادی کند
۳۸	ور تو می بینی که پایت بسته اند	بر تو سرهنگان شه بنشسته اند
۳۹	پس تو سرهنگی مکن با عاجزان	زانک نبود طبع و خوی عاجز آن
۴۰	چون تو جَبَر او نمی بینی مگو	ور همی بینی نشانِ دید کو

۴۱	در هر آن کاری که می‌بستت بدان	قدرت خود را همی بینی عیان
۴۲	واندر آن کاری که میلت نیست و خواست	خویش را جبری کنی کین از خداست
۴۳	انبیا در کار دنیا جبری‌اند	کافران در کار عُقبی جبری‌اند
۴۴	انبیا را کارِ عقبی اختیار	جاهلان را کار دنیا اختیار
۴۵	زانک هر مرغی بسوی جنس خویش	می‌پرد او در پس و جان پیش پیش
۴۶	کافران چون جنس سَجّین آمدند	سَجّین دنیا را خوش آیین آمدند
۴۷	انبیا چون جنس عَلّیین بُدند	سوی عَلّیین جان و دل شدند
۴۸	این سخن پایان ندارد لیک ما	باز گوئیم آن تمام قصّه را

وزن: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (رمل مسدس محذوف یا وزن مثنوی)

منابع:



خانقاه خاکسار جلالی مطهری
Khaksar Khanqah
تنظیم و ارائه: وسابت خانقاه خاکسار مطهریه

۱- وسابت گنجور:

۲- مثنوی معنوی بر اساس نسخه قونیه - به تصحیح و پیشگفتار
عبدالکریم سروش

۳- شرح مثنوی معنوی 1 حاج ملا هادی سزواری

۴- وسابت واژه باب:

لغتنامه و شرح:

* سِمَک: نام دو ستاره در بنات النعش و مجازاً به معنای مکان بالا استفاده شده است.	* داد: عطا و بخشش؛ عطیه.
* سَمَک: اعماق زمین.	* «مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ»: این تو نبودی که انداختی بلکه خدا انداخت! سوره انفال آیه 17
* رفعت: ارتفاع، اوج، بزرگی، بلندی، تعالی، شرف، علو، والاپی.	* آزرَم: بزرگی و شرف و عزت و حرمت.
* حَجّت: آنچه با آن بتوان ادعایی را ثابت کرد، دلیل، برهان.	* سَجّین: سخت از هر چیز؛ شدید؛ سخت.
* زخمه: وسیله کوچک فلزی که با آن سیم‌های ساز را به صدا درمی‌آورند؛ مضراب.	* عَلّیین: بهشت برین؛ طبقه بالای بهشت، آسمان، عالم بالا؛ عالم فرشتگان.
* سَجّین: بازداشتگاه، زندان، سیاهچال، محبس.	